

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سیدهاشم سدید

۱۸ جنوری ۲۰۱۶

## هر تشبثی شایان تأیید نیست! است یا هست؟

برای تعیین معنی صحیح برخی از کلمات، به خصوص کلمات مجرد، بهترین راه اینست که اول به کاربرد این کلمات در جمله، ارتباط آن ها با کلمات دیگر، ساختار جمله و محتوای بحث دقت شود. دوم کاربرد و معنی کلمات را در بحث های فلسفی مورد توجه قرار بدهیم؛ و سوم چنین کلماتی را با کلمات مشابه در زبان های دیگر مقایسه نمائیم. در این سه مورد نیاز به ارائه مثال داریم، که ذیلاً به ترتیب آن را تشریح می کنیم:

۱- "احمد برای دیدن فلمی به سینما رفت"، جمله ای است صحیح، چرا که احمد موجودی است زنده جان - هستی هوشیار - و چون هر زنده جان یا هستی هوشیار گرایش به خوشی و تفرج دارد و قادر به حرکت و جنبیدن، رفتن، دیدن، فکر کردن، حظ بردن و... است، رفتن او برای دیدن فلم ممکن می باشد - و فلم هم برای دیدن تهیه و در محلی به نام سینما به نمایش گذاشته می شود. اما اگر بگوئیم: سنگ برای دیدن فلمی به سینما رفت، جمله هیچ گاهی مورد قبول انسان های باهوش قرار نمی گیرد، مگر این که سنگ نام اول یا نام خانوادگی انسانی باشد، زیرا سنگ هر چند وجود خارجی دارد، چون هستی بیجان و بی شعور است، نمی تواند کششی به نام میل و رغبت و علاقه به دیدن فلمی، یا توان جنبیدن و حرکت و از جایی به جایی رفتن را داشته باشد. نتیجه ای که از شنیدن این دو جمله به دست می آید، این است که جمله اول درست تشخیص داده می شود، چون ارتباط اجزای جمله مطابق واقع، مقدور و ممکن، بر اساس دستور زبان، تجربه و منطق است و جمله دوم که در آن سنگ فاعل جمله پنداشته شده است نه منطقی است و نه ممکن و عملی.

به دو بیت زیر اگر دقت شود، دیده می شود که در یکی کلمه "بیرَد" و در دیگری کلمه "نیرَد" به کار رفته است:

دلُق و سجاده حافظ ببرد باده فروش

گر شرایش زکف ساقی مهوش باشد

\*\*

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد

زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی

در بیت اول نقش عمده را در تفسیر بیت حرف ربط "گر" که مخفف "اگر" و همچنان حرف "شرط" است بازی می کند. در این بیت "گر"، اول زمانی را که شاعر بدان اشاره می کند، نشان می دهد - آینده را؛ و دوم فعل بردن را

مشروط می کند به شرابی که از دست ساقی مهوش به دستش برسد. مصراع دوم زمان فعل مصراع اول را تعیین می کند. رابطه مصراع دوم با مصراع اول از نگاه معنی آن قدر مستحکم است که بدون نگرانی می توان این دو مصراع را متصل المعانی خواند. از روی حرف شرط "گر" و کلمه باشد کیفیت و حقیقت فعل مصراع اول که همان "ببَرَد" باشد - نه ببرد - مشخص و مقرر می شود.

در بیت دوم "جمشید" تعیین می کند که زمان وقوع فعل چه وقت است. زیرا جمشید شاهی بود در قدیم که در گذشته است. و زنهار، هشاری است به این حقیقت که چون جمشید، با همه شأن و شوکت و قدرتش، به وقت مرگ با دست خالی از جهان رفت، نشود که از این تجربه پند نگیرید و دل به این جهان ببندید! از روی تجربه ای که بر بنیاد تاریخ، آنچه گذشته است، می خواهد راهکار آینده ما را معین کند.

و در این بیت:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از دو کلمه، یعنی از دهقان و ندرویدن، همچنین فحوای کلام چنین استدراک می شود که "کشته" در این شعر از مصدر کِشتن یا کشت کردن زمین ریشه گرفته است، نه از کُشتن یا به قتل رسانیدن؛ و یا نوعی از میوه خشک یا مردی کز چشم و...

یکی دو مثال دیگر:

در جملات: "خواهرم کتابی خرید" و "برادرم موتری را فروخت" از روی مشخصه های جنسیتی خواهر و برادر می دانیم که یکی از جنس مادینه است و دیگری از جنس نرینه. در مورد "خرید" و "فروخت" نیز از روی دستور زبان و سنجه های اعتباری معنایی، گذشته از این که درستی هر دو جمله را تشخیص و تأیید می کنیم، می دانیم که زن یا دختری، که با گوینده این جمله رابطه خواهری - برادری دارد، پولی پرداخت کرده و چیزی را که کتاب نامیده می شود و برای مطالعه است، به گمان غالب از جایی که ما آن را کتاب فروشی می نامیم، نه از دکان زرگری، قصابی یا چوب فروشی، خریده است. و دومی، مردی، برادر متکلم، موترش را در بدل پول به کس دیگری، شخص نامعلومی، مبادله کرده است. در این جا هم، ارتباط، کیفیت و موقعیت اجزای جملات است که مشخصه معنایی کلمات و ارتباط آن ها را با یک دیگر تعیین می کند و هم صحت جملات را به روشنی و درستی توضیح می کند.

به کلمه "شوهر" در برابر "زن شوهردار" دقت کنید. شوهر بدون این که ترکیب "زن دار" را با آن اضافه کنیم، چون معنی کلمه شوهر پیدا و معین است، این معنی را افاده می کند که؛ اول، او از جنس نرینه است؛ و دوم، که او ازدواج نموده است و دارای زنی می باشد. لفظ مرد در زبان دری/فارسی معرف جنسیت انسان نرینه است و شوهر بیانگر متأهل بودن وی می باشد، اما اگر کلمه ترکیبی "شوهردار" را در کنار کلمه "زن" به کار نبریم، فهمیده نمی توانیم که زن مورد نظر ما شوهر دار است یا مجرد. کلمه زن به تنهایی خود گویای مجرد و تأهل نیست، بلکه گویای جنسیت است.

به همین ترتیب است کلمات "است" و "هست" که هر کدام مشخصه معنایی و اصل اشتقاقی معین خود را دارد، که با کمی دقت می توان آن مشخصه ها را از متن، یا از سیاق جمله معین کرد. یعنی با دقت به چگونگی پیوند های لازم این دو کلمه با معنایی که در جمله مستتر، و یا بارز است، می توانیم بگوئیم کدام کلمه دارای چه معنی است. به طور مثال: "احمد در خانه است"؛ با این جمله که "از روزی که احمد هست شده است..."، تفاوت کامل و شایان یا برانزده دارد.

در جمله اول "است" دارای معنی "قرار داشتن" یا "بودن در مکانی" می باشد، در حالی که "هست"، در جمله دوم دارای معنی "وجود داشتن در عالم هستی، یا جهان" است. هست هم‌ریشه با "هستی"، ضد "نیستی" یا "عدم" است، و "است" معادل حضور داشتن در مکان، قرار داشتن بر جایی و بودن در محلی است؛ بودنی که هیچ ارتباطی با "بودی" که مترادف با "هست"، "عالم وجود" یا "existence" در زبان انگلیسی است، ندارد. هست در این جمله معنی متضاد یا نقیض نیستی که از نیستی یا عدم ناشی می شود را دارا است. در این جمله دو نیستی با هم یکی نیستند. به این بیت توجه کنید: "پیش هست او ببايد نيست بود". مولانا در این بیت "هست" را مساوی با "وجود داشتن" یا "بودن در عالم هستی" می داند، نه وجود داشتن یا موجود بودن در یک مکان، مانند خانه یا دفتر و دکان در لحظه مختصری از حیات و "نیست" دارای معنی معدوم، محو و هلاک، یا به نیستی و عدم پیوستن می باشد، نه نبودن در یک محل. فرقی که کاملاً مبین است!

به این بیت از نظامی نیز توجه کنید:

ای هستی کن اساس هستی

کوتاه ز درت دراز دستی

در این بیت هستی دارای دو معنی می باشد: یکی همراه با فعل "کن" معنی آفریننده (کننده کار) را دارد و دیگری هر آنچه در کون - عالم وجود - وجود دارد می باشد. هیچ کدام این دو معنی با معنی بودن مانند: ام، ای، اند و اید و ایم و است، یا هست، هستم، هستی، هستیم، هستند و هستید - مقارن بودن، یعنی قرار داشتن - مشابه نیستند. اگر منظور از وجود داشتن، یا قرار داشتن در یک محل یا مکان، مانند خانه و دفتر و یا کلب ورزشی و... در یک برهه کوتاه از زمان می بود، یا قرار داشتن مثلاً خط کشی بر روی میزی، در آن صورت باید از کلمه "است" استفاده می شد، نه از کلمه "هست".

فرق دیگر "هست" و "است" را همچنان از دو جمله زیر می توان تشخیص داد:

- "چون نداند آن که را خود هست کرد" (مصراع‌ی از یک بیت از مولوی). یعنی خالق‌ی که انسانی را آفریده است، چگونه نمی داند که آن انسان چه، چگونه، چسان و چه جور است.

۲- تو همین لحظه از خانه محمود بیرون شدی! چطور نمی دانی که محمود در خانه است، یا نه؟! "هست"

"هست" در جمله اول خلق کردن و به وجود آوردن یا حیات بخشیدن است، یعنی به وجود آوردن چیزی از نیستی، ولی "است"، بودن در عالم هستی، یا خلق کردن معنا ندارد؛ بلکه بودن یا قرار داشتن در محل یا مکانی معنی می دهد. یا فعل کمکی یا مُعین است برای سوم شخص مفرد در ماضی نقلی، مثل: دیده است، خورده است. یا می تواند نقش اسنادی داشته باشد. جمله های اسنادی جمله هائی هستند که حالت یا صفتی را به چیزی یا به کسی ربط یا نسبت می دهد، مانند: هوا سرد است. در این جمله سردی با استفاده از کلمه "است" به هوا نسبت یا ربط داده شده است. یا پدرم مریض است و...

یک مثال بسیار برانزده از لغت "هست" این است که وقتی بر وجود خدا تأکید می کنیم، می گوئیم: "خدا هست." ولی وقتی از حضور خدا در همه جا، در مسجد و در خانه و ... حرف می زنیم، می گوئیم: خدا در همه جا حاضر است.

درست است که برخی از انسان ها در برخی از جمله ها "هست" را به جای "است" به کار می برند، اما این کار با در نظر داشت ماهیت وجودی و معنایی این دو کلمه صحیح نیست.

همچنین استعمال کلمه "هست" در جمله ماضی قریب، مانند: "او کارش را تمام کرده هست" به کلی نابجا و بی معنی است.

۳- برای شناخت دقیق تر تفاوت این دو لفظ، بهتر است، همانگونه که گفته شده، راه سوم، یعنی یکی از زبان های خارجی را مورد مذاقه قرار بدهیم:

در زبان انگلیسی مصدر فعل بودن (be) را داریم که معادل مصدر بودن (قرارداشتن، حاضر و یا موجود بودن) در زبان ما می باشد. وقتی در زبان انگلیسی گفته شود: He is at home، منظور گوینده این است که "او در خانه است"؛ در جایی، در مکانی و...، سخن از بودن در یک جا است؛ نه از حضور داشتن در هستی یا عالم وجود. برای تشخیص حاضر بودن در صنف یا خانه و... از وجود یا حضور داشتن در هستی، انگلیسی زبان ها از کلمه "exist" استفاده می کنند. به طور مثال اگر خواسته باشند از حضور مردی در محلی خبر بدهند، می گویند: "He is there"، اما اگر از وجود و حضور وی در عالم هستی خبر بدهند، زمانی که کسی وجود وی را به مثابه یک انسان حی و حاضر در عالم وجود منکر شود و بگوید: "such a person does not exist"، او به شما خواهد گفت: "off course. I assure you that such a person exist." (چرا، به شما اطمینان می دهم که این چنین یک شخص وجود - موجودیت فیزیکی - دارد. کلمه وجود داشتن در اینجا مساوی است با کلمه هست.)

بنابراینچه آمد تفکیک و تشخیص معنی کلمات "وجود" - ضد "عدم" - را که معادل existence انگلیسی است، از کلمات "حاضر و غایب بودن" که معادل to be و not to be است، از روی مشخصه های معنایی دو کلمه یاد شده انگلیسی و ترکیب جمله و مشخصه های معنایی سائر کلماتی که در جمله به کار رفته است، می توانیم به سهولت دریابیم.

بهتر است این روش معنی یابی، در آینده و در قضایای مانند این قضیه نیز در نظر گرفته شود. چون همه کلمات همیشه حضور معنایی مستحکم، قطعی، بارز و تابناک در جمله ندارند، لازم است معنی کلمات از سیاق جمله فهمیده شود، همانطور که تا امروز اسلاف ما معنی آن ها را از سیاق جمله - طرز جمله بندی یا اسلوب سخن - و یا با ارتباط دادن کلمات در یک جمله با همدیگر در یافته اند.

اگر گاهی با گفته ای رو به رو شویم که در سیاق جمله معنی "هست" برابر باشد با to be (بودن) زبان انگلیسی، لازم است به ماهیت - چه است و چه بود - آن کلمه نظر شود، تا به ارتباط دستوری آن. به طور مثال این مصراع از بیت از عطار که می گوید: "چو دانش داری و هستی خردمند"؛ که هستی را اگر محتوا و مفهوم بیت در نظر گرفته نشود، باید چیزی معادل "are" انگلیسی ترجمه نمود؛ ولی واقعیت این است که "هست" در این مصراع دارای معنی "are" انگلیسی نیست، زیرا معنی "هست" در این بیت با "خردمندی" در ارتباط است که همراه با پیدایش مخاطب عطار، در وی تعبیه شده است؛ و جزئی از طبیعت یا فطرت مخاطب می باشد؛ و تا وقتی که پیری یا کهولت یا مریضی آن را زائل نسازد، یا در اثر حادثه ای مخاطب عطار هوش و خردش را از دست ندهد، هوش و خرد او جزئی از هستی وی خواهد بود.

به بیت "زمانه پند آزاده وار داد مرا/ زمانه را چو نکو بنگری همه پندست"ی رودکی نیز اگر دقت شود، منظور از استفاده از مخفف لفظ "است" در آن به وضوح مشهود است. زمان جزء هستی است، اما پند جزء هستی نیست. پند چیزی است اکتسابی که انسان در اثر مشاهده و تجربه به دست می آورد. بناء شاعر از استفاده "هست" اجتناب نموده است و کلمه ای را استفاده کرده است که هستی یافته است، ولی جزء هستی به معنای علم وجود نبوده است. برای درک صحیح معنای کلماتی که دارای چندین معنی هستند، بهتر است علاوه بر شناخت دقیق معانی متعدد کلمات، مهارت استخراج منظور نویسنده و معنای سخن از جمله یا "بند" و یا "متن" را در خود تقویت نمائیم.

تنها ما با این مشکل که یک لغت دارای چندین معنی است، رو به رو نیستیم. در زبان انگلیسی هستند کلماتی - مانند head - که دارای بیشتر از بیست و پنج معنی هستند. انگلیسی‌زبانان این مشکل خود را همیشه از سه راهی که تذکر رفت، یعنی یادگیری تمام معانی لغات، یافتن معنی از سیاق جمله یا اسلوب سخن و طرز جمله بندی، و ارتباط دادن اجزای تشکیل دهنده یک جمله با هم حل می‌کنند. در زبان دری/فارسی هم کلماتی داریم که دارای چندین معنی هستند، مانند: شیر؛ مایعی که انسان آن را می‌نوشد؛ و شیر حیوانی درنده. طوری که در این بیت از شعری از مولوی آمده است:

آن یکی شیر است کادم میخورد

وان یکی شیراست کادم میخورد

جمع فعل "است" را باید همیشه مانند قدماً "هستند" نوشت، نه "استند"؛ چرا که در زبان دری/فارسی تا همین پنجاه - شصت سال پیش مصدر (استند) تا جایی که من به خاطر دارم اصلاً وجود نداشته است. مصدر استن را فکر می‌کنم برای اولین بار داکتر معین ابداع کرده است و بعد از وی مرحوم دهخدا آن را در فرهنگ خویش آورده است، اما، با این، آن را مفروض می‌داند، یعنی می‌گوید تصور و پندار چنین است، یا حدس زده می‌شود که "استن" مصدر باشد. به کلام دیگر او به مصدر بودن این لغت صد در صد اطمینان ندارد!

باوجود آن برخی از انسان‌ها که از هر چیز نوی بدون تفکر پیرامون سودمند بودن آن، یا بدون اندیشه پیرامون درستی و نادرستی و ضرورت و عدم ضرورت یک شیء هم خود از آن استقبال می‌کنند و هم دیگران را به قبول آن تشویق و ترغیب می‌نمایند، با این که این کلمه از سوی زبان دانان برجسته "مصدر مفروض" دانسته شده است، به ترویج آن همت گماشته اند.

در گذشته‌های دور، و در آثار کلاسیک زبان دری/فارسی، اگر چنین چیزی دیده شده باشد، چنین امری کوشش‌های منفردانه‌ای بوده است برای رواج دادن آن، مانند امروز، که بی نتیجه مانده است. من شخصاً با کاربرد چنین نوآوری‌هایی در زبان دری هیچ موافق نیستم.

این سخن بدان معنا نیست که سدی در راه تکامل و تحول و غنا بخشی و غناپذیری زبان باید به وجود آورد. هرگز! چنین چیزی را علم زبان‌شناسی و تغییر جبری حیات انسان به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد. بلکه به این معنی است که از آوردن هر گونه تحولی که بر ریشه و استحکام و زیبایی و سلاست و بلاغت، یا رسائی زبان لطمه وارد کند، باید اجتناب ورزیم - تا نظر بزرگان ادب و زبان چه باشد!

صرف نظر از این، مصدر مفروض "استن"، طوری که دیده می‌شود، با اضافه حرف "ن" در اخیر بن ماضی فعل به دست نمی‌آید. است بن ماضی مصدر مفروض "استن" نیست، بلکه در زمان حال برای سوم شخص مفرد صرف می‌گردد. اما "بودن" که می‌تواند حالت مصدری "هست" را نیز دارا باشد، اگر "ن" آخر آن حذف شود، می‌تواند بن ماضی فعل بودن از آن به دست بیاید، مانند:

بود - بودم - بودی - بودید - بودند - بودیم و به تبع آن است یا هست و هستی و...

ذکر دو مطلب ضروری:

- فعل منفی مفرد "است" و "هست"، نیست است، مانند این گفته از جامی: "بخدا غیر خدا در دو جهان چیزی نیست".

جمع "هست" و "است" یکی می‌باشد، مانند:

"تمام کسانی را که دعوت نموده بودید، اینجا هستند" (بودن در یک مکان).

انسان‌ها، مانند سائر زنده جان‌ها جزء عالم هستی و آفرینش هستند (وجود داشتن).

کلمه "استند" که به تازگی در برخی نوشته ها دیده می شود، در گذشته، اگر وجود داشته است، منحیث یک قاعده در زبان دری مروج نبوده است. اگر جایی دیده شده باشد - که من تا امروز در آثار کلاسیک دری/فارسی چنین چیزی را ندیده ام - حتماً استثناء بوده است.

همچنین زمان گذشته هر دو فعل در هیأت مفرد و جمع از قدیم تا امروز دارای یک صورت و حال است؛ مانند:

عجب، گفتید آب مایه حیات نیست؟!!

هیچ کدام شان اینجا نیستند.

خلاصه کلام، مصدر "استن"، یا کلمات استی و استند و استید و استیم و استم - به استثنای "است" - که امروز در برخی از نوشته ها به جای کلمات هست و هستی و هستند و هستید و هستیم و هستم مورد استفاده قرار می گیرد، چیزی است که به نظر من به دلالتی که به عرض رسید، نباید درست باشد، و نباید مورد استفاده قرار گیرد - به خصوص از سوی اشخاصی که مخالف تهاجم فرهنگی در این یا آن حوزه و عرصه، خاصاً در قلمرو زبان می باشند؛ یا از جانب کسانی که در فکر حفظ اصالت زبان خویش هستند. هر تشبثی شایان تأیید نیست!

۲۰۱۶/۰۱/۱۷